



پیغام عشق

قسمت ششصد و شصت و هشتم





خلاصه شرح ابیات مثنوی و دیوان شمس، موضوع برنامه ۹۰۶ گنج حضور، بخش چهارم

مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۱۲۳۹

از خلیلِ حق بیاموز این سیر

که شد او بیزار اول از پدر

*خلیل: ابراهیم خلیل الله

*سیر: جمع سیره به معنی سنت و روش

این روش‌ها را از ابراهیم خلیل یاد بگیر که اول از همه از پدرش که بت‌پرست بود، بیزار شد. [ما نباید با انسانی که کمیابی‌اندیش است و من‌ذهنی دارد قرین شویم چراکه او روی ما اثر منفی می‌گذارد؛ اما اگر با این افراد قرین شده‌ایم باید دائماً مراقب باشیم که اثر مخربشان به کمترین مقدار ممکن برسد.]

مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۳۳۸۶

پس چه چاره جز پناه چاره‌گر؟

ناامیدی مسّ و، اکسیرش نظر

*اکسیر: کیمیا

در راه زنده شدن به خداوند، وقتی نمی‌توانیم با من‌ذهنی موفق شویم، جز پناه بردن به چاره‌گر، جز فضاگشایی و تسلیم، چاره چیست؟ ناامیدی و یأس من‌ذهنی به منزله مسّ و فضای گشوده‌شده و نظر خداوند به ما به منزله کیمیا است که مسّ من‌ذهنی را تبدیل به طلای حضور می‌کند.



مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۳۳۸۷

ناامیدی‌ها به پیش او نهمید

تا ز درد بی‌دوا بیرون جهید

برای رسیدن به فضای یکتایی به جای تعیین وقت و عجله کردن، ناامیدی‌ها را با فضاگشایی به نزد خداوند ببرید، از صنعت تبدیل او استفاده کرده و بگویید من با من ذهنی‌ام نمی‌توانم به تو زنده شوم؛ تا از دردهای بی‌درمان من ذهنی بیرون جهید و نجات یابید.

مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۲۰۲۹

ای عاشق جریده، بر عاشقان گزیده

بگذر ز آفریده، بنگر در آفریدن

ای عاشق یکتا و تنها که این لحظه با تسلیم و فضاگشایی به بی‌نهایت خدا زنده شده، فقط از طریق هشیاری خدایی با انسان‌ها ارتباط برقرار می‌کنی و از نظر بیان زندگی بر همه باشندگان برتری داری، تو با مرکز عدم آفریده‌ها و چیزهای ساخته شده که ذهنت نشان می‌دهد را در مرکز قرار نده و از آن‌ها بگذر و لحظه‌به‌لحظه به آفریدن بپرداز.

۱- صنعت تبدیل با کُنْ فکان و نَفَخْتُ

مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۱۳۴۴

دَمِ او جان دَهَدَتْ رُو ز نَفَخْتُ بپذیر

کارِ او کُنْ فیکون است، نه موقوفِ علل

وقتی فضا را در اطراف اتفاق این لحظه باز می‌کنی و از چیزهایی که ذهنت نشان می‌دهد زندگی نمی‌خواهی، مرکز عدم شده، دَمِ خداوند وارد وجودت می‌شود و به تو زندگی می‌بخشد و درون و بیرون را عوض می‌کند. برو از آیه «نَفَخْتُ»



(دمیدم) بپذیر. کار خداوند با فضاکشایی و «کُنْ فِکَانَ» است، او می گوید: «بشو و می شود»؛ و زنده شدن انسان به خدا، به علت و سبب‌سازی من‌ذهنی که این کار را انجام بدهم به حضور می‌رسم، وابسته نیست.

مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۱۳۸۱

حق قدم بر وی نهد از لامکان

آنکه او ساکن شود از کُنْ فِکَانَ

همین‌که فضای درون گشوده می‌شود و خداوند قدمش را از لامکان، فضای یکتایی، به مرکز آشفته و جهنم من‌ذهنی ما می‌گذارد آن‌گاه آتش درد از نیروی کن‌فکان، «بشو و می‌شود» و خرد فضای گشوده‌شده ساکت و خاموش می‌گردد.

۲- صنعت تبدیل با ندانستن این‌که زندگی چطور کار می‌کند.

مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۲۱

هرگز نداند آسیا مقصودِ گردش‌های خود

کاستون قوتِ ماست او یا کسب و کارِ نانبا

*نانبا: نانوا

آسیاب هرگز نمی‌داند برای چه منظوری می‌گردد. آیا جهت تأمین غذای انسان‌ها می‌گردد، یا برای رونق زندگی نانوا؟ و یا هر دو؟! با فضاکشایی و مقاومت صفر، انسان مانند آسیاب به‌وسیلهٔ آبِ قضا و کن‌فکان می‌چرخد و بر وضعیت‌های زندگی بیرونی و درونی او تأثیر می‌گذارد. اما او هیچ‌گاه با ذهنش مقصود این گردش‌های خود را نمی‌داند.



مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۲۱

آبیش گردان می کند، او نیز چرخ می زند

حق آب را بسته کند، او هم نمی جنبد ز جا

آسیاب نمی داند که آب او را می گرداند؛ بنابراین با مقاومتِ صفر با چرخشِ آب می چرخد. اگر میزان آب را قضاوت کند، خداوند آب را می بندد، او هم دیگر از جا نمی جنبد و از حرکت و پویایی می افتد. به عبارت دیگر اگر انسان مقاومت و ستیزه کرده و با ذهن اتفاقات را بررسی کند، خداوند آبِ زندگی را بر روی آسیابِ چهار بعدش قطع می کند و دیگر نمی تواند حرکت کند. [با فضاگشایی و مرکز عدم، آسیابِ انسان همیشه در حال چرخش می باشد].

۳- صنعتِ تبدیل بی علت و مستقیم، بدون علت و سببهای ذهنی

مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۱۶۲۶

کار من بی علت است و مستقیم

هست تقدیرم نه علت، ای سقیم

*سقیم: بیمار

[خداوند می گوید:] کار من بدون علتِ ذهنی، مستقیم و بدون واسطه است. ای بیمارِ من ذهنی، تو در معرض تقدیر و انتخاب من هستی، نه علتها و پیشبینیهای من ذهنی ات. فضا را بگشا و مرکزت را عدم کن تا با من یکی شده و من مستقیماً روی تو کار کنم.

مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۱۶۲۷

عادتِ خود را بگردانم به وقت

این غبار از پیش، بنشانم به وقت



ای انسان، اگر با فضاگشایی مرکز را عدم کرده و در راه معنویت با قوانین علت و معلول ذهن حرکت نکنی، من دردهای تو را شفا داده و عادت خود را به موقع تغییر می‌دهم یعنی تو را از من ذهنی به هشیاری حضور تبدیل می‌کنم. اگر تو عجله نکرده و بپذیری که من ذهنی و علت‌هایش نیستی، این غبارِ فکرها، همانیدگی و تمام عینک‌های من ذهنی را به موقع از جلوی چشمانت برمی‌دارم.

۴- صنعت تبدیل با بیرون کردن مُرده من ذهنی از زنده هشیاری

مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۵۵۰

چون ز زنده مُرده بیرون می‌کند

نفس زنده سوی مرگی می‌تند

چون خداوند از زنده خودش و هشیاری ما، مردگی من ذهنی، یعنی دیدن برحسب همانیدگی‌ها را بیرون می‌کند. بنابراین نفس زنده من ذهنی دائماً به خود و دیگران لطمه زده و به جای چرخیدن حول مرکز عدم، حول وحوش مرگ و درد می‌تند. فقط عارفان، انسان‌های زنده‌شده به خدا که در فضای یکتایی هستند، از اثرات مخرب من‌های ذهنی در امان می‌مانند؛ بنابراین هرکسی که من ذهنی دارد به خودش و دیگران لطمه زده و ضرر می‌رساند.

۵- تبدیل از روی رحمت و بی‌نهایت انعطاف‌پذیری

مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۳۱۵۸

گویدش: رُدُوا لِعَادُوا، کارِ توست

ای تو اندر توبه و میثاق، سست

خداوند به انسان می‌گوید: هنگامی که در سختی و دردهای من ذهنی هستی اگر به تو یاری رسانم و مرکزت را عدم کنم، به محض این که حالت خوب شود، دوباره به ذهن برمی‌گردی، باز مجذوب همان کارها و سبب‌های من ذهنی می‌شوی و مرا



از یاد می‌بری؛ ای بنده توبه‌شکن و سست‌عهد، کار تو همین است؛ چراکه تو در توبه، یعنی برگشت از ذهن به فضای گشوده‌شده و بله گفتن به اتفاق این لحظه بسیار سست هستی.

قرآن کریم، سوره انعام (۶)، آیه ۲۸

«بَلْ بَدَأَ لَهُمْ مَا كَانُوا يُخْفُونَ مِنْ قَبْلُ وَلَوْ رُدُّوا لَعَادُوا لِمَا نُهُوا عَنْهُ وَإِنَّهُمْ لَكَاذِبُونَ.»

«نه، آنچه را که از این پیش پوشیده می‌داشتند اکنون برایشان آشکار شده، اگر آنها را به دنیا بازگردانند، باز هم به همان کارها که منعشان کرده بودند باز می‌گردند. اینان دروغگویانند.»

[یعنی ما مدام با سختی از جنس خدا و زندگی می‌شویم ولی باز فضای یکتایی و مرکز عدم را رها کرده، به ذهن برمی‌گردیم.]

مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۳۱۵۹

لیک من آن ننگرم، رحمت کنم

رحمتم پُرست، بر رحمت تنم

خداوند می‌گوید: من آن کارهای تو را که مرتب به ذهن رفته و مرا فراموش می‌کنی در نظر نمی‌گیرم و دائماً به تو لطف می‌کنم؛ چراکه رحمت و عنایت من بی‌نهایت است و از روی رحمت عمل می‌کنم. اگر تو قضاوت، مقاومت و ستیزه را کنار گذاشته، شکایت نکنی می‌توانی لحظه‌به‌لحظه از کمک و لطف من برخوردار شوی.

مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۳۱۶۰

ننگرم عهد بدت، بدهم عطا

از گرم، این دم چو می‌خوانی مرا



خداوند می‌گوید: من به عهد بد تو که رحمت من را به مسئله تبدیل می‌کنی، به عهدت وفا نکرده، به اتفاق این لحظه بله نمی‌گویی و فراموش کرده‌ای که از جنس آلت هستی نگاه نمی‌کنم. اگر این لحظه با فضاگشایی مرا بخوانی از روی بخشش و گرم بیکرانم به تو کمک می‌کنم.

۶- صنعت تبدیل با ساکت کردن ذهن و خاموشی

مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۳۴۵۶

آنستوا را گوش کن خاموش باش

چون زبان حق نگشتی گوش باش

تو فرمان «آنستوا» خاموش باش را گوش کن، از این همانیدگی به آن یکی نپر، ذهنت را ساکت کن و تا زمانی که فضای درون به اندازه کافی باز نشده و خداوند از طریق تو سخن نمی‌گوید فقط گوش کن و صبر پیشه کن.

۷- تبدیل با نیستی

مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۶۹۰

کارگاه صنع حق چون نیستی است

پس برون کارگاه بی‌قیمتی است

«نیستی» و مرکز عدم، کارگاه آفرینش خداوند است چراکه فضاگشایی، اعتراف به نقص‌های من‌ذهنی و قبول این‌که «من نمی‌دانم»، مرکز ما را به کارگاه آفرینش حق تبدیل می‌کند. پس هرکسی که از این کارگاه بیرون بوده و درون ذهن است، هیچ‌گونه ارزشی نداشته و فقط وقتش را تلف می‌کند.



مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۳۲۰۱

آینه‌ی هستی چه باشد؟ نیستی

نیستی بر، گر تو ابله نیستی

«آینه‌ی هستی»، آینه‌ی خداوند چیست؟ «نیستی» و عدم است. ای انسان اگر تو واقعاً نادان نیستی با فضاگشایی به نقص، ناتوانی و پندار کمال خود اقرار کرده مرکزت را از همانیدگی‌ها خالی کن و برای خداوند مرکزِ عدم را هدیه ببر.

۸- شأن جدید در صنعت تبدیل

مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۱۲۲۷

هر لحظه و هر ساعت یک شیوه نو آرد

شیرین تر و نادرتر زان شیوه پیشینش

خداوند هر لحظه طرح و روش جدیدی را می‌آورد تا شما را تغییر داده و از دام همانیدگی‌ها آزاد کند بنابراین هنگامی که خداوند یک فکر جدید برای شما می‌فرستد فضا را باز کنید تا آن همانیدگی شناسایی و آزاد شود. با فضاگشایی این شیوه شیرین تر و کمیاب تر از شیوه پیشین است و زندگی را برایتان آسان تر می‌کند، ولی من ذهنی برخلاف زندگی با الگوهای کهنه و فرسوده کار می‌کند.

مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۱۶۴۰

كُلُّ أَصْبَاحٍ لَنَا شَأْنٌ جَدِيدٌ

كُلُّ شَيْءٍ عَنِ مَرَادِي لَا يَحِيدُ



ای انسان، بدان که هر بامداد، هر لحظه، در کار جدیدی هستم که تو را به خود زنده کرده و از طریق تو چیزی را بیان بکنم پس آن کارهای کهنه در من ذهنی را کنار بگذار. هیچ جنبه‌ای از زندگی تو از حیطة نفوذ و اراده من خارج نیست یعنی بر همه کارها و چهار بعدت احاطه و تسلط دارم. تنها کاری که تو باید بکنی فضاگشایی در اطراف اتفاق این لحظه است.

مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۱۱۴۴

هر نفس نو می‌شود دنیا و ما

بی‌خبر از نو شدن اندر بقا

لحظه به لحظه این جهان و چهار بعد ما تغییر کرده و نو می‌شوند ولی ما به دلیل بودن در من ذهنی از این تغییر بی‌خبر هستیم. [اگر فضا را باز کنیم، بسیاری از دردها و بیماری‌هایی که من ذهنی ایجاد کرده‌است در اثر کار جدید خداوند و نیروی شفا بخشی او درمان می‌شوند].

مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۱۱۴۵

عمر، همچون جوی نو نو می‌رسد

مستمری می‌نماید در جسد

عمر انسان مانند آب جویبار نو نو رسیده و در حال گذر و طی شدن است ولی انسان در من ذهنی خیال می‌کند که این عمر به صورت مستمر و ثابت است و هیچ تغییری نمی‌کند. در حالی که با گذشت زمان، ظاهر انسان دچار تغییر می‌شود.

۹- صنعت تبدیل با فرستادن پیغام جدید به ذهن و دادن شناسایی به انسان

مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۳۶۴۴

هست مهمان خانه این تن ای جوان

هر صباحی ضیف نو آید دوان



*ضیف: مهمان

ای انسان، مرکز تو مانند مهمان خانه‌ای است که در این لحظه مهمانان تازه‌ای دوان دوان به آن جا می‌آیند یعنی فکرها و وضعیت‌ها مانند مهمانانی هستند که این لحظه با قضا و کُنْ فُکَانَ وارد مرکزت می‌شوند تو باید در اطراف آن‌ها فضاگشایی کرده و پیغام آن‌ها را دریافت کنی تا هشیاری‌ات از جنس هشیاری حضور شود.

مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۳۶۴۵

هین مگو کین ماند اندر گردنم

که هم اکنون باز پَرَد در عَدَم

مبادا با مهمان ستیزه کرده و به خاطر وجودش مقاومت و شکایت کنی؛ زیرا او به عدم، فضای یکتایی، بازمی‌گردد و تو دیگر نمی‌توانی پیغامش را دریافت کنی.

مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۳۶۴۶

هرچه آید از جهان غیب‌وَش

در دلت ضیف است، او را دار خُوش

*ضیف: مهمان

هر فکر و اتفاقی که از جهان غیب در این لحظه بر دل تو می‌رسد آن را مثل یک مهمان محترم بدان و از او با مهربانی پذیرایی کن؛ چراکه آن فکر حاوی پیامی از فضای یکتایی است و به تو می‌گوید که برای زنده شدن به خدا چه کارهایی باید انجام بدهی.



مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۲۳۷۲

نه بترسم، نه بلرزم، چو گشند خنجرِ عزت

به خدا خنجرِ او را بدهم رشوت و پاره

وقتی زندگی خنجر عزت را می‌کشد، همانیدگی‌های مرا نشانه گرفته و آن‌ها را از من می‌گیرد من نمی‌ترسم و نمی‌لرزم بلکه به خدا سوگند با فضاگشایی برخلاف میل من ذهنی‌آم رشوه و کادو می‌دهم و از زندگی سپاس‌گزاری و پذیرایی می‌کنم یعنی مشتاقانه فضا را می‌گشایم، همانیدگی‌ها را شناسایی کرده و می‌اندازم.

مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۲۳۷۲

که بود آب که دارد به لطافت صفتِ او؟

که دو صد چشمه برآرد ز دلِ مَرَمَر و خاره

صفتِ چه کسی هم‌چون خداوند از آب لطیف‌تر است؟ چراکه خدا از دلِ سفت مثل مَرَمَر و سنگ خارا یعنی از مرکز همانیده و پر از درد انسان‌های من‌ذهنی چشمه‌های خرد و عشق الهی را جاری می‌کند. [با فضاگشایی‌های پی‌درپی دل انسان نرم شده و چشمه‌های آب حیات از آن جاری می‌شود].

۱۰- صنعت تبدیل همراه با صبر و شکر و تسلیم

مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۱۳۶۰

عاشق صنّ توام در شُکر و صبر

عاشقِ مصنوع، کی باشم چو گبر؟

*شُکر و صبر: در این جا کنایه از نعمت و بلاست



*گبر: کافر

خداوندا، من عاشق آفریدگاری تو هستم و می‌خواهم فضا را باز کنم تا این لحظه تو از طریق من بیافرینی چراکه من با من ذهنی فقط درد می‌آفرینم و دیگران را به واکنش وامی‌دارم. هر اتفاقی که این لحظه به‌وجود می‌آوری و ذهن آن را خوب یا بد نشان می‌دهد، من شکر و صبر می‌کنم. من مثل این من ذهنی کافر، عاشق چیزهای ساخته‌شده نیستم و آن‌ها را در مرکز نمی‌گذارم.

مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۱۳۶۱

عاشق صنُعِ خدا با فر بود

عاشقِ مصنوعِ او کافر بود

*صنُع: آفرینش

*مصنوع: آفریده، مخلوق

هرکسی که عاشق «صنُع» نیروی آفریدگاری خداست و با فضاگشایی اجازه می‌دهد که خداوند از طریق او ساختارهای نیک بیافریند، دارای فرّ و شکوه ایزدی است. اما عاشق «مصنوع» کافر است چراکه او عاشق چیزهایی است که من ذهنی نشان داده و با آن‌ها هم‌هویت می‌شود.

با تشکر:

تنظیم‌کننده متن: خانم جیران

گوینده: خانم جیران



منابع: برنامه ۹۰۶ گنج حضور (استاد پرویز شهبازی)

کتابهای تفسیر مثنوی (استاد کریم زمانی)

با تشکر: کارگروه خلاصه نویسی متن برنامه‌های گنج حضور

پایان



خلاصه شرح ابیات مثنوی و دیوان شمس، موضوع برنامه ۹۰۶ گنج حضور، بخش پنجم

مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۱۹۴۸

تا تراشیده نگردی تو به تیشه صبر و شکر

لَا يُلْقَاهَا فَرُو مِي خَوَانِ وَاِلَّا الصَّابِرُونَ

تا وقتی که اجازه ندهی خداوند مثل یک نجار ماهر کنده وجودت را به وسیله تیشه صبر و شکر، فضاگشایی، شناسایی و انداختن همانیدگی‌ها بتراشد، نمی‌توانی به او زنده شوی، پس برو آیه (۸۰ سوره قصص) را بخوان. «جز شکیبایان آن را نیابند» و بدان فقط کسانی که شاکر و صابر هستند و مرکز را از همانیدگی‌ها خالی می‌کنند به وصال خدا می‌رسند و او را ملاقات می‌کنند.

قرآن کریم، سوره قصص (۲۸)، آیه ۸۰

«وَقَالَ الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ وَيَلِكُمْ ثَوَابُ اللَّهِ خَيْرٌ لِمَنْ آمَنَ وَعَمِلَ صَالِحًا وَلَا يُلْقَاهَا إِلَّا الصَّابِرُونَ.»

«و کسانی که دانش [واقعی] یافته بودند گفتند: «وای بر شما! برای کسی که گرویده و کار شایسته کرده، پاداش خدا بهتر است، و جز شکیبایان آن را نیابند.»»

مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۱۹۴۸

بنگر این تیشه به دست کیست، خوش تسلیم شو

چون گره مستیز با تیشه که نحنُ الغالبون

نگاه کن که تیشه صبر و شکر به دست خداوند است و مرتب به همانیدگی‌هایت با به وجود آوردن اتفاقات تیشه می‌زند. بنابراین «خوش تسلیم شو». اتفاق این لحظه را با رضایت و خشنودی بپذیر تا مرکزت عدم شود. بدان که خدا بر هر چیزی غالب است پس با ایجاد گره در مقابل تیشه خداوند ستیزه و مقاومت نکن. به (آیه ۴۴ سوره شعرا) توجه کن



و مثل جادوگران فرعون نباش که با انداختن ریسمان‌ها و چوب‌دستی‌هایشان گفتند: «به عزت فرعون که ما حتماً پیروزیم.» بلکه فضا را باز کن و بدان که با رفتن به راه‌های ذهنی و بدون استفاده از خرد زندگی هرگز موفق نخواهی شد.

قرآن کریم، سوره شعراء (۲۶)، آیه ۴۴

«فَالْقَوْمَ حِبَالَهُمْ وَعَصِييَهُمْ وَقَالُوا بِعِزَّةِ فِرْعَوْنَ إِنَّا لَنَحْنُ الْغَالِبُونَ.»

«پس ریسمان‌ها و چوب‌دستی‌هایشان را انداختند و گفتند: «به عزت فرعون که ما حتماً پیروزیم.»

۱۱- صنعت تبدیل با طرب سازی و خوشی و شیرینی

مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۷۲۸

زان چنین خندان و خوش ما جان شیرین می‌دهیم

کان ملک ما را به شهد و قند و حلوا می‌گشد

به این دلیل، این جانی که از نگاه ذهن شیرین است را با کشیدن درد هشیارانه خوش و خندان و به راحتی به زندگی می‌دهیم؛ چراکه خداوند ما را با شیرینی می‌گشدد. یعنی به محض این که مقاومت را صفر کرده، فضا را باز می‌کنیم، درد هشیارانه تبدیل به شیرینی و شادی بی سبب شده و ما به بی نهایت خدا زنده می‌شویم.

مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۷۱۲

خوش باش که هر که راز داند

داند که خوشی خوشی کشاند

ای انسان، فضا را بگشا و شادی بی سبب داشته باش؛ زیرا هر کس فضا را می‌گشاید راز زنده شدن به خداوند را می‌داند. دیگر می‌داند خوشی و شادی حقیقی با فضاگشایی و از مرکز عدم آشکار شده و شادی‌های بزرگ‌تر را به سمت خود



می‌کشاند. [شادی مسری است، اگر با فضاگشایی شادی بی‌سبب داشته باشیم، به‌جای این‌که مردم را غمگین کنیم و به ذهن ببریم می‌توانیم فضای درونشان را باز کنیم تا به زندگی مرتعش بشوند.]

مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۷۱۲

شیرین چو شکر تو باش شاکر

شاکر هر دم شکر ستاند

مانند شکر تو شیرین باش یعنی فضا را بگشا و از جنس فضای گشوده‌شده و شادی بی‌سبب باش و شکر کن که هر لحظه از دست همانیدگی‌ها و دردهایت رها می‌شوی و شادی زندگی را به دست می‌آوری.

مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۳۰۱۳

یار در آخر زمان، کرد طرب سازی

باطن او جدّ جدّ، ظاهر او بازی

خداوند در آخر زمان روان‌شناختی گذشته و آینده، وقتی مرکز انسان عدم شده‌است، بساط طرب و جوشش شادی بی‌سبب ما را فراهم آورد. باطن خدا یعنی فضای گشوده‌شده بسیار جدی است، اما ظاهر انسان یعنی هر چیزی که ذهن نشان می‌دهد بازی خداوند است؛ چراکه زندگی ما به آن بستگی ندارد.

مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۳۰۱۳

جمله عشاق را یار بدین علم گشت

تا نکند هان و هان، جهل تو طنازی



یار، خداوند، همهٔ عاشقان را با آگاهی به این علم که ظاهر، آن چیزی که ذهن نشان می‌دهد، بازی و باطن، فضای گشوده‌شده، بسیار جدی است نسبت به من ذهنی کشته‌است و تو را نیز با همین روش خواهد کشت. خیلی مواظب باش که جهلِ تو یعنی سبب‌سازی من ذهنی‌ات دلربایی و دلبری نکرده و تو را دوباره به دام ذهن نیندازد.

۱۲- صنعت تبدیل با ایجاد طلب در انسان

مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۱۷۳۴

کین طلب در تو گروگانِ خداست

زانکه هر طالب به مطلوبی سزاست

زیرا طلب، فضاگشایی، عدم ستیزه، مراقب بودن و خواستن که در ذات تو وجود دارد گروگانِ خداست و هرکسی هرچه طلب می‌کند همان را به دست می‌آورد. اگر در این لحظه به جهان نگاه کرده و یک چیزی از جهان طلب کنیم من ذهنی را می‌سازیم و مایوس می‌شویم ولی اگر فضا را باز کنیم و به سوی خدا برویم به پویایی، جنب‌وجوش و عشق می‌افتیم و به او زنده خواهیم شد.

مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۲۳۸۷

بی‌کلید، این در گشادن راه نیست

بی‌طلب، نان سنتِ الله نیست

بدون کلیدِ طلب، که از فضای گشوده‌شدهٔ درون می‌آید این درِ روزی باز نمی‌شود و روشِ خداوند این نیست که بدون طلب و تکاپوی بنده به او نان یعنی فضای گشوده‌شده و یا هر چیز مادی و معنوی بدهد.

۱۳- صنعت تبدیل با انبساط و شرح صدر



مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۲۶۷۰

حکمِ حق گسترده بهر ما بساط

که بگوئید از طریق انبساط

حکم خداوند بساطِ عدم و فضاگشایی را برای ما گسترده و به ما امر کرده‌است که هر لحظه در اطراف وضعیت‌ها و چالش‌هایی که حکم اوست و آن‌ها را با قانون قضا و کن‌فکان برای ما پیش می‌آورد با فضاگشایی و از طریق انبساط و شادی سخن بگوییم.

مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۱۰۶۷

که درون سینه شرح داده‌ایم

شرح اندر سینه‌ات بنهاده‌ایم

ای انسان، شرح این مطلب را که تو از جنس فضای گشوده‌شده و خلأ هستی را در دلت نهاده‌ایم و توانایی انبساط، فضاگشایی، عدم‌بینی و سکوت‌شنوی را در هشیاری‌ات قرار داده‌ایم.

مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۱۰۷۱

که اَلَمْ نَشْرَحْ نَه شرح هست باز؟

چون شدی تو شرح جو و گدیه‌ساز؟

* گدیه‌ساز: گدایی‌کننده، تکدی‌کننده

آیا آیه اَلَمْ نَشْرَحْ که می‌فرماید: «آیا سینه تو را نگشادیم»، نشان نمی‌دهد که سینه تو قابل گشایش و باز شدن است؟!

پس چرا در ذهنت گدای شرح و گشایش هستی و راه‌حل مسائلت را با ذهن و در جهان بیرون جست‌وجو می‌کنی؟!



قرآن کریم، سوره انشراح (۹۴)، آیه ۱

«أَلَمْ نُشْرَحْ لَكَ صَدْرَكَ.»

«آیا سینه‌ات را برای‌ت نگشودیم؟»

۱۴- غیرت در تبدیل انسان

مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۶۸۸

غیرتِ عقل است بر خوبیِ روح

پُر ز تشبیهات و تمثیل این نُصوح

*نُصوح: نصیحت‌ها

به سبب آن که زندگی بر حُسن و جمالِ هشیاری انسان غیرت می‌ورزد و هرچقدر که انسان فضا را بیشتر باز کند، غیرتش بیشتر می‌شود و او را رها نمی‌کند. بنابراین اگر انسان با چیزهای بیرونی همانیده شده و از جنس جسم شود مورد قبول زندگی نیست. این چنین مولانا نصایح خود را پُر از تشبیه و تمثیل کرده‌است.

مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۶۸۹

با چنین پنهانی کین روح راست

عقل بر وی این چنین رَشکین چراست؟

*رَشکین: غیور، رشک برنده

با آن که هشیاری انسان تا این درجه از من‌های ذهنی پوشیده و پنهان است و هیچ‌کس آن را نمی‌بیند پس چرا عقل کُل نسبت بدان این قدر غیرت دارد؟



[زیرا زندگی دوست ندارد من ذهنی به ما نگاه کند و ما با چیزی همانیده شویم. بنابراین باید هشیاری خود را از من ذهنی خودمان و من های ذهنی دیگران با فضاگشایی پوشیده نگه داریم.]

۱۵- باب صغیر در هنگام تبدیل

مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۲۹۹۶

ساخت موسی قدس در، باب صغیر

تا فرود آرند سر قوم زحیر

*قوم زحیر: مردم بیمار و آزاردهنده

حضرت موسی در قدس، دری کوچک ساخت تا قوم زحیر، من های ذهنی بیمار دل و متکبر هنگام ورود به آن، سر خود را خم کنند. به عبارتی خداوند در مرکز انسانی که خود را بی نیاز می پندارد، باب صغیری به نام جهنم افسانه من ذهنی را ساخته که درد تولید می کند، تا انسان دردمند متوجه احتیاجش به خداوند شود، بنابراین تسلیم شده از کارافزایی و ایجاد درد بپرهیزد.

مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۲۹۹۷

زآنکه جباران بُدند و سرفراز

دوزخ آن باب صغیر است و نیاز

*جبار: ستمگر، ظالم

حضرت موسی بدین جهت آن در را کوچک ساخت زیرا قومش، مردمی ظالم و گردنکش بودند. برای انسانی که خود را بی نیاز از خدا می داند نیز، دوزخ همان من ذهنی اوست که آتش دردها را حمل می کند و مانند آن در کوچک، جایی برای تسلیم، سجده و اظهار نیاز به خداوند است.



۱۶- صنعت تبدیل با قبض و بسط

مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۳۷۳۴

چونکه قبضی آیدت ای راهرو

آن صلاحِ توست، آتشِ دل مشو

ای کسی که روی خودت کار می‌کنی، وقتی قانونِ قضا همانیدگی‌هایت را نشانه گرفت و منقبض شدی. عصبانی و پریشان حال نشو و شکایت نکن. این قبض، این گرفتگیِ دل، به صلاحِ توست؛ با این دردِ هشیارانه بمان، فضا را باز کن تا فضای گشوده‌شده دردها و همانیدگی‌هایت را به تو نشان دهد.

مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۳۷۳۹

چونکه قبض آید تو در وی بسط بین

تازه باش و چین میفکن در جبین

وقتی قبض می‌آید، همانیدگی‌هایت به خطر می‌افتد و دلت می‌گیرد چین بر پیشانی میفکن، یعنی مقاومت نکرده، با فضاگشایی شکر کن. فضای گشوده‌شده به تو نشان می‌دهد که چه کاری انجام دهی، بنابراین بسط را در قبض می‌بینی، شادی بی‌سبب می‌آید و تازگیِ این لحظه را تجربه می‌کنی.

مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۳۶۲

قبض دیدی، چاره آن قبض کن

ز آنکه سرها جمله می‌روید ز بُن



اگر در خودت قبض، مقاومت و رفتارهای شرطی شده مشاهده کردی، فوراً همانیدگی و درد من‌ذهنی را شناسایی کن و آن را با فضاگشایی و انبساط درمان کن. زیرا شاخ و برگ و میوه از ریشه همانیدگی‌ها می‌روید، در حالت انقباض از زندگی قطع بوده، میوه‌ای نداری و هر لحظه ممکن است آسیبی به خودت و دیگران بزنی.

مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۳۶۳

بسط دیدی، بسط خود را آب ده

چون برآید میوه، با اصحاب ده

اگر با انبساط و فضاگشایی، آب حیات را به زندگی‌ات آوردی، آن را با فضاگشایی بیشتر با خرد، هدایت، آرامش و قدرتی که از طرف زندگی می‌آید آبیاری کن و گسترش بده و از میوه‌های آن نظیر شادی، بی‌توقعی، بی‌دردی، فکرهای خلاق و ساختارهای نیک با صفر کردن خود و فروتنی به یارانت بده و با آن‌ها شریک شو.

مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۲۸

ما گوی سرگردان تو، اندر خم چوگان تو

گه خوانی‌اش سوی طرب گه رانی‌اش سوی بلا

خداوندا، ما گوی سرگردان تو هستیم که تو با چوگان قضا و کن‌فکان ما را در مکان و لامکان حرکت می‌دهی. گاهی ما را به سوی طرب و شادی و گاهی نیز به سوی بلا می‌کشی تا یک چیزی را نشان دهی و ما در هر حالتی تسلیم هستیم و مقاومت نمی‌کنیم.

مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۲۸

گه جانب خوابش گشی، گه سوی اسبابش گشی

گه جانب شهر بقا، گه جانب دشت فنا



*اسباب: هرچه سالک آن را واسطهٔ حصولِ مراد پندارد.

گاهی ما را به دشت فنا، به ذهن می‌کشی یعنی ما با اسباب و علت و معلول ذهنی کار می‌کنیم و گاهی ما را به فضای یکتایی به شهر بقا می‌کشی.

مولوی، دیوان شمس، غزل شمارهٔ ۲۸

گاهی چو چه گن پست رو، مانند قارون سوی گو

گه چون مسیح و کشت نو، بالاروان سوی علا

*گو: گودال

گاهی ما را مانند چاه‌کن به پایین می‌بری و مثل قارون به سوی گودال همانیدگی‌ها می‌رویم و گاهی مانند مسیح و کشت نو (هشیاری اولیه) به بالا، به سمت خودت می‌کشی. در همه این حالت‌ها ما تسلیم هستیم و فضا را باز می‌کنیم.

مولوی، دیوان شمس، غزل شمارهٔ ۲۸

تا فضل تو راهش دهد، وز شید و تلوین وارهد

شیداد ما شیدا شود، یکرنگ چون شمس الضحی

*تلوین: هم‌هویت‌شدگی، همانیدگی، رنگارنگی

*شیداد: فریبگر، سالوس

خداوندا، ما در هر حالتی مقاومت نمی‌کنیم تا فضل تو ما را راهنمایی و هدایت کند. تا از رنگارنگی همانیدگی‌ها و فریب ذهن وارهییم و من‌ذهنی فریب‌کار ما عاشق و شیدا شده و مانند نور آفتاب ظهر، یکرنگ بشود.



مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۲۸

چون ماهیان بحرش سکن، بحرش بود باغ و وطن

بحرش بود گور و کفن، جز بحر را داند وبا

*سکن: جایگاه آرامش

مثل ماهیان مسکنش دریای یکتایی شده و باغ و وطنش هم همین دریاست. بنابراین مرتب فضاگشایی کرده و دیگر به ذهن بر نمی‌گردد. «بحرش بود گور و کفن، جز بحر را داند وبا». دیگر همه چیزش دریای یکتایی ست و هیچ موقع مرکزش را غیر از عدم چیز دیگری نمی‌کند و می‌داند اگر به من ذهنی برگردد برایش مثل مرض وبا خطرناک است.

۱۷- تبدیل از طریق اثر قرین

مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۱۴۲۱

می‌رود از سینه‌ها در سینه‌ها

از ره پنهان، صلاح و کینه‌ها

انرژی بیدارکننده زندگی و انرژی مسموم من ذهنی به‌طور پنهانی از مرکز انسانی به انسان دیگر به‌صورت ارتعاش راه پیدا می‌کند.

مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۲۶۳۶

از قرین بی‌قول و گفت و گوی او

خو بدزد دل نهان از خوی او

*قرین: نزدیک، مصاحب، همنشین



دل آدمی بدون هیچ گفت‌وگویی به‌طور پنهانی، خو و سیرت هم‌نشین و یاری را که با آن قرین شده‌است، می‌دزدد. اگر آن یار، انسانی معنوی و یا فضای گشوده‌شده درون باشد درحقیقت قرین آدمی خداوند است و خاصیت او را می‌دزدد یعنی زنده و از جنس او می‌شود.

با تشکر:

تنظیم‌کننده متن: خانم سمیه

گوینده: خانم سمیه

منابع: برنامه ۹۰۶ گنج حضور (استاد پرویز شهبازی)

کتاب‌های تفسیر مثنوی (استاد کریم زمانی)

با تشکر: کارگروه خلاصه نویسی متن برنامه‌های گنج حضور

پایان



همراهان عزیز گنج حضور، لطفاً برای ارسال پیغام‌های عشق خود، از کانال تلگرام آقای شهبازی که در زیر مشاهده می‌شود استفاده نمایید. در موارد استثنایی که دسترسی به تلگرام وجود ندارد، می‌توانید پیغام خود را از طریق ایمیل به آدرس ایمیل آقای شهبازی ارسال فرمایید.

با سپاس،

گروه تهیه مجموعه پیغام عشق



تلگرام آقای شهبازی

+1 818 970 3345



ایمیل آقای شهبازی

Shahbazi@rapidtest.com